**فقه: زکات، جلسه 58: 12/10/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسۀ قبل در مورد این‌که آیا در مال التجارۀ یتیم و به طور کلی صغیر زکات هست یا زکات نیست صحبت می‌کردیم. محصّل عرض ما در مورد روایات این شد که، روایات که در مال ما یتّجر به من اموال الیتامیٰ قائل به زکات شده و آن را استثناء کرده لیس فی مال الیتیم از زکات الا ان یُعمل به ما حصلش این می‌شود که این روایت ناظر به این هست که زکاتی که در اموال کبار هست این زکات در اموال صغار نیست. مگر زکات مال التجارة. این همان زکات مال التجاره‌ای که بر کبار هست همان را هم بر صغار می‌خواهد ثابت کند و بنابر این مطلب که ما زکات را در مال التجارۀ کبار مستحب بدانیم در اینجا هم زکاتش هم مستحب خواهد بود و نیازمند به ذکر هم بوده، چون مجرد این‌که زکات واجب نباشد این باید ذکر می شده که این مستحب است که ولی طفل حق دارد این را از مال طفل بپردازد. صرفاً بحث عدم وجوب هم نیست یک حکمی هست که اختیار دارد ولی طفل و قیّم طفل که آن را بپردازد. این محصّل عرض جلسۀ قبل ما.

شاگرد: مصلحت ؟؟؟ ۲:۲۷ چجوری است؟

استاد: شارع این را مستحب کرده دیگر و گفته که می‌تواند این مستحب را انجام بدهد دیگر. خود زکات باعث نموّ مال هست، اصلاً زکات از باب نموّ هست. خب این مستحب هست این می‌تواند باعث نموّ مالش بشود و رشد مالش بشود بر خلاف آن تعبیری که در منابع عامه آمده که کأنّه زکات مال را نابود می‌کند. نه زکات باعث نموّ و پاک شدن و یک مرتبه‌ای از پاکی را حتی در زکات مستحب می‌تواند در مال داشته باشد. خب این این مقدار بحث.

اما در مورد دو بحث دیگری که اینجا هست، یکی غلات هست، یکی انعام هست. در مورد غلّات و انعام اختلاف اقوال در میان فقها هست، عده‌ای از فقها واجب می‌دانند در غلات و انعام، عده‌ای از فقها واجب نمی‌دانند و بعضی‌هایشان تصریح به استحباب کردند، بعضی‌هایشان تصریح کردند که مستحب هم نیست، بعضی‌هایشان بین انعام و غلات فرق گذاشتند. در غلات واجب دانستند، در انعام واجب ندانستند این تفصیلات در مسأله هست حالا ببینیم چجوری باید مشی بکنیم؟

عمدۀ بحثی که در اینجاها هست بحث یک سری روایات زیادی ما داریم که لیس علی مال الیتیم زکاةٌ. که خیلی روایات داشتیم که روایات را خواندیم. این هست که آیا این کلمۀ مالی که در این روایات هست مفادش چی است؟ آیا غلات و انعام را شامل می‌شود؟ یا شامل نمی‌شود؟ چون در بعضی از کلمات، حالا من بعضی از عبارت‌های لغویون را در این مورد می‌خوانم، عرض کردم کلمۀ مال را در روایات خیلی به کار رفته، این‌که بخواهیم از روایات چیزی در این مورد به دست بیاوریم نیازمند به یک کار وحشتناکی است، من قبلاً بعضی از عبارت‌های لغویون را خواندم ولی حالا می‌خواهم کامل‌تر عبارت‌هایشان را بخوانم.

در کتاب العین دارد، عین، جلد ۸، صفحۀ ۳۴۴

«المال: معروف. و جمعه: أموال. و كانت أموال العرب: أنعامهم.»

این عبارت. در مورد این عبارت یک نکته‌ای را عرض بکنم، کتاب العین یک بحث تاریخی در موردش هست که این کتاب العین نوشتۀ کی است؟ یا نوشتۀ خود خلیل است یا نوشتۀ شاگردهای خلیل است یا باب عین‌اش مال خلیل است، بقیه‌اش مال شاگردهاست و امثال اینها، این بحث‌هایی است. در اظهری معمولاً آن را به لیث نسبت می‌دهد و از لیث. لیث شاگرد خلیل بوده، عبارت‌های لسان العرب را به لیث نسبت می‌دهد. در مُغرِب این عبارت اینجوری هست، عن اللیث مال اهل البادیة النّعم. من همچین عبارتی را به این شکل در عین ندیدم، شاید همان کانت اموال العرب انعامهم را عرب را به معنای اهل بادیه گرفته و اینجوری چیز کرده، ولی صریحاً به این شکل ندیدم. بله در مصباح المنیر که این هست المال عند اهل البادیة النعم، مصباح المنیر، جلد ۲، صفحۀ ۵۸۶. مصباح المنیر بعد از مُغرِب است. این هست، ولی در خود کتاب العین به عین این الفاظی که نقل کردم ندیدم از لیث نقل کرده. خب این یک مطلب.

در محیط، جلد ۱۰، صفحۀ ۳۵۸ می‌گوید المال معروف و هو عند العرب الاِبِل. المال ما ملکته من جمیع الاشیاء. المحکم، جلد ۱۰، صفحۀ ۴۴۰.

یک عبارتی در لسان العرب، جلد ۱۱، صفحۀ ۶۳۶ و تاج العروس، جلد ۱۵، صفحۀ ۷۰۳ از ابن اثیر نقل شده، من در نهایة همینجوری که چیز می‌کردم ندیدمش حالا نمی‌دانم من پیدا نکردم یا، یعنی همینجوری که داشتم نگاه می‌کردم از نهایه این مطلب نقل نشده بود، عبارت لسان العرب این است: «قال ابن الأَثير: المال في الأَصل ما يُملك من الذهب و الفضة ثم أُطلِق على كل ما يُقْتَنَى و يُملَك من الأَعيان، و أَكثر ما يُطلق المال عند العرب على الإِبل لأَنها كانت أَكثر أَموالهم.»

شاگرد: در نهایه هست

استاد: در نهایه هستش؟ حالا من چطور این که من جست‌وجو کرده بودم نیاورده نمی‌دانم.

شاگرد: آخرین جملۀ ؟؟؟

استاد: آها آخرین جمله‌اش است حالا شاید صفحۀ دیگر رفته بوده من پیدایش نکرده بودم. صفحۀ چند است؟

شاگرد: جلد ۴، صفحۀ ۳۷۳.

استاد: جلد ۴، صفحۀ ۳۷۳. نهایۀ ابن اثیر، جلد ۴، صفحۀ ۳۷۳ این عبارت هست.

یک عبارتی حاشیۀ تاج العروس از حاشیۀ قاموس نقل کرده، تاج العروس این چاپی علی شیری هست، جلد ۱۵، صفحۀ ۷۰۳. می‌گوید که علیٰ هامش القاموس. این قاموس عبارت دارد، متن قاموس المال ما ملکته من کلّ شیءٍ. در پاورقی‌اش از حاشیۀ هامش القاموس از قرافی، آخرش یک کلمۀ قرافی دارد، ظاهراً کل این عبارت مال قرافی است.

«على هامش القاموس: أبو عمرو: هذا هو المعروف من كلام العرب.»

این‌که ما ملکته من کلّ شیء این معروف از کلام عرب این است.

«القرطبي: و ذهب بعض العرب و هم دوس إلى أن المال الثياب و المتاع و العرض» با عین، عرض است دیگر به معنای متاع.

«و لا تسمى العين مالًا.» در مقابل پول. کالا را مال تعبیر می‌کردند. و منه حدیث ابو هریره. ابو هریره دوسی است.

«و منه حديث أبي هريرة» اینجا نوشته «رضي اللّه عنه:» «خرجنا مع النبي صلى اللّه عليه و سلّم فلم نغنم ذهباً و لا ورقاً،»

وَرَق یا وَرِق به معنای نقره است.

«بل أموالًا الثياب و المتاع.»

خب این هم این مطلب.

بعد می‌گوید: «و ذهب قوم إلى أنه الذهب و الورق، و قيل: الإبل خاصة أو الماشية»

در این عبارت‌هایی که دیدیم بعضی‌هایش ابل تعبیر بود، بعضی‌ها کل ماشیه و امثال اینها بود.

«و عن ثعلب أن يبلغ نصاب الزكاة لا يسمى مالًا»

نمی‌دانم «أن يبلغ نصاب الزكاة لا يسمى مالًا» یعنی چی؟ عبارتش را.

و أنشد:

و اللّه ما بلغت لي قط ماشية

حد الزكاة و لا إبل و لا مال».

بعد می‌گوید: «هذا يصلح أن يكون شاهداً لمن خص المال بالنقد لا للقول الأخير و اللّه أعلم.»

به هر حال یک معنایی در اینجا برای مال ذکر کرده خصوص نقدین است. ولی ظاهراً مال در کلمات لغویون هم در بعضی استعمالاتی که آدم می‌بیند این یک معنای اگر هم باشد یک معنای خاصی برای مال هست که مراد خصوص نقدین باشد به خصوص با توجه به این‌که در میان عرب‌ها مال اصلی‌شان مواشی بوده و به خصوص ابل بوده امثال اینها، مال مصداق روشنش ابل هست مواشی است نمی‌شود مواشی را از تحت او خارج کرد. حالا ممکن است در اصل مال به ذهب و فضه اطلاق می‌شده اطلاقات بعدی‌اش ظاهراً یک اطلاق عامی است. روی همین جهت در همین مُغْرِبْ، جلد ۲، صفحۀ ۲۷۸ می‌گوید و عن محمد. محمد علی القاعده محمد بن حسن شیبانی است، دو تا شاگرد ابو حنیفه داشتند، محمد، محمد بن حسن شیبانی و قاضی ابو یوسف. می‌گوید المال کل ما یتملکه الناس من دراهم و او دنانیر او ذهبٍ او فضةٍ او حنطةٍ او شعیرٍ او خبزٍ او حیوان او سلاحٍ ثیاب او سلاح او غیر ذلک.

همۀ چیزها حالا چه چیزها، اینهایی که اموال زکوی هستند یا اموال زکوی نیستند همۀ اینها مال یک معنای عامی هست. در کتاب العین هم جلد ۵، صفحۀ ۱۴۱ می‌گوید وقع فی المال المَوْطان یا المَوَطان و هو الموت فی النعم و المواشی.

در مورد نعم و مواشی وقع فی المال تعبیر کرده. ظاهراً اموال یک معنای عام است، البته در کلمات علمای ما یک عبارتی مرحوم ابو الصلاح حلبی دارد مال را به خصوص نقدین به کار برده. این عبارت ابی الصلاح را ملاحظه بفرمایید. عبارت ابی الصلاح این هست، می‌گوید: «فصل في ذكر ما يجب فيه الزكاة و أحكامها

فرض الزكاة يتعلق بثلاثة أصناف: الأموال و الحرث و الأنعام.

فأما فرض زكاة المال فيختص بكل حر بالغ كامل العقل،»

«... أما فرض زكاة الحرث فمختص بالحنطة و الشعير و التمر و الزبيب دون سائر ما تخرجه الأرض من الحبوب و الثمار و الخضر،» هیچ قید حرّیت و بلوغ و کمال عقل را در فرض زکات حرث نکرده. ظاهرش این است که چیز را ندارد، شرط نیست.

«... و أما فرض زكاة الأنعام فمتعين على كل مالك أو وليه، بشرط أن تكون سائمة»

آن ولیه این ظهور دارد اشخاصی که ولی دارند و حامل نیستند حالا به جهت مجنونیت یا به جهت صغر آنها را هم شامل می‌شود.

من فکر می‌کنم ایشان این روایت‌هایی که اموال هست، اموال را به معنای نقدین گرفته، این عبارت را تابع روایات که نقدین گفتیم بعضی روایات هست اموال را، اصل اوّلیه را می‌گوید باید زکات در همۀ اشیاء باشد، صغیر و کبیر ندارد، در همه باید باشد، روایاتی که در مورد اموال هست آن اموال را به معنای نقدین خب عرض کردم یکی از اطلاقات اموال به معنای نقدین هست گرفته و تصور می‌کنم این به تبع روایات این اموال را تعبیر کرده. ولی همچنان که صاحب جواهر هم اشاره می‌کنند، اموال ظاهراً تعمیم دارد به خصوص نسبت به ابل و انعام و اینها که یک معنای شایعی هم بوده، یک روایتی هم در روایت‌های ما از پیغمبر نقل شده آن هم باز مؤید همین مطلب هست که انعام یک معنای عامی دارد. آن عبارت این هست قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نعم المال الشاة. محاسن، جلد ۲، صفحۀ ۶۴۰، رقم ۱۴۹؛ الکافی، جلد ۶، صفحۀ ۵۴۴، رقم ۲. که در مورد شاة مال تعبیر کرده. ظاهراً مال معنای عامی است حالا در یک چیز خاصی یا در اصل لغت به معنای خصوص ذهب و فضه یا درهم و دنانیر به کار رفته باشد ظاهراً اطلاقاتی که هست اطلاقات عام است و اختصاصی ندارد. بنابراین به نظر می‌رسد ما باشیم و آن روایت‌های متعدد به نظر می‌رسد اینها باید بگوییم زکات ندارد.

حالا در مقابل یک سری روایت‌های خاص هست، نسبت به آن روایت‌های خاص باید صحبت بکنیم که آن روایت خاص را چه کار می‌کنیم، و الا آن روایت‌های متعددی که خیلی هم زیاد هست اینها گفته لیس علی مال الیتیم زکاةٌ به نظر می‌رسد که تمام اموال یتیم را می‌گیرد و اختصاص به قسمی دون قسمٍ ندارد.

عمدۀ بحث دو تا روایت هست، حالا یک نکته‌ای را قبلاً در اینجا عرض کنم که در این مسأله بین فقها خب اختلاف‌های زیادی بحث کردند، من اختلافات را یادداشت کردم ولی می‌خواستم، در مفتاح الکرامة یک چیزهایی هم نقل کرده از کتاب‌هایی که در اختیار ما نیست امثال اینها، از ابن برّاج مثلاً عبارت‌هایی را، از ایضاح فخر المحققین نقل می‌کند و اینها. می‌خواستم آنها را هم جمع‌بندی کرده بودم ولی بعد دیدم که یک مقداری بگردم ببینم از اینجور چیزهایی که، کتاب‌هایی که در اختیار ما نیست و اینها چیز دیگری می‌توانیم اضافه کنیم. چون به خصوص آن عبارت ایضاح که در مورد عبارت ابن برّاج هست یک نکته‌ای در آن هست که بعداً آن عبارت را می‌آورم می‌خوانید. حالا بعد من لیست چیزها را هم خدمت شما می‌آورم.

یک نکته‌ای که اینجا در اقوال مهم است آن این است که یک موقعی ما در مفتاح الکرامة هم به این توجه داشته. آن این است که یک بحث این است که زکات در مال مثلاً انعام یا غلات صغیر واجب هست یا واجب نیست، این یک بحث است. خب یک بحث این است که اگر واجب نیست مستحب هم هست؟ نتیجۀ مستحب بودن این می‌شود که ولی می‌تواند از مال صغیر بردارد. این هم عبارت‌ها فرق دارد، مجرد این‌که ما از عبارت عدم وجوب استفاده کردیم لازمه‌اش ثبوت استحباب نیست. عدم وجوب هم با این می‌سازد که مستحب باشد هم با این می‌سازد که اصلاً مشروع نباشد که نتیجۀ عدم مشروعیت این هست که ولی نمی‌تواند متعرّض اموال صغیر و یتیم بشود و آن زکاتش را بپردازد. چون اصلاً استحبابی هم ندارد هیچ حق یک همچین کاری را ولی ندارد. این یک نکته.

نکتۀ دیگر این‌که در روایات ما در مورد انعام یک روایت خاص ما نداریم. خصوص انعام، ولی چطور شده که فقهای ما خیلی از فقهای ما که قائل به وجوب شدند انعام را هم عطف کردند به غلات. خیلی از. آن کسی که تقریباً در مسأله من دیدم یک تأملی در مسأله دارد و عبارتش فرق کرده محقق هست در مختصر، و الا در شرایع هم این دو تا را مثل هم دانسته. و الا عبارت‌هایی که من دیدم حالا عرض می‌کنم. همین عبارت‌هایش هم عبارتی که عجالتاً نوشتم بخوانم تا بعد تکمیلش باشد برای بعد.

نوشتم: «فی الزکاة فی غلاة الاطفال و انعامهم قولان للاصحاب الاول الوجوب کما افتی به المفید فی المقنعه و الحلبی فی الکافی ظاهراً فی الغلاة و مصرّحاً فی الانعام.»

این‌که ظاهراً عبارت کافی را خواندم. در مورد غلات تصریح نکرده بود که هیچ عبارت مصرّحی نداشت ولی قید نکرده بود که کمال عقل و بلوغ شرط باشد. در انعام تعبیرش این بود که متعیّن علی کل مکلّفٍ او ولیّه. ولی این مصرّح هست که حالا شخصی که خودش اختیار ندارد و ولی دارد، که ولی در مورد صغیر و مجنون هست دیگر. این یک نوع تصریحی تلقی می‌شود که واجب هست. و الشیخ فی النهایة و الجمل و العقود و الخلاف و المبسوط و ابن البرّاج فی المهذّب و ابن زهره فی الغنیه و الکیدری فی اصباح الشیعه و هو ظاهر ابن ابی المجد فی اشارة السبق و قد نسبه فی المسائل الناصریات الیٰ اکثر اصحابنا.

اینها همۀ عبارت‌هایی که این هست اگر ببینید هم در مورد غلات هست هم در مورد مواشی. از آن طرف عدم وجوب و هو ظاهر فقه الرضا و علی بن بابویه، اینها ظاهر فقه الرضا می‌گویم اینها هیچ گفتند در اموال یتیم زکات نیست هیچ قید و قیودی هم ندادند.

و علی بن بابویه و ابنه فی الفقیه و المقنعه و ابن ابی عقیل و ابن الجنید.

عبارت ابن جنید یک قدری عبارت خاصی است یک کمی یک جوری است. این عبارت ابن جنید را من بخوانم خوب است.

ابن جنید دو تا عبارت دارد، یک عبارتش این هست که ایشان می‌گوید که زکات واجب نیست برای فقیر استدلال می‌کند بقوله تعالی خذ من اموالهم صدقة و ظاهر الخطاب، یعنی به عنوان استدلال برای این‌که برای فقیر و اینها واجب نیست مرحوم علامه در مختلف، جلد ۳، صفحۀ ۳۵۲ از ابن جنید نقل می‌کند و قال ابن جنید لما ذکر قوله، یا لِمَا ذکر قوله تعالی خذ، یا لمّا ذکر قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة قال ابن الجنید لما ذکر قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة می‌گوید و ظاهر الخطاب یدلّ علی انّ الفرض علی من عقله من البالغین المالکین. بالغین را شرط می‌کند. علی من عقله، عاقل باشد، بالغ هم باشد و آن مالکیت که کلاً شرط نیست.

ولی در یک جای دیگری عبارتش این است ثم قال فی موضعٍ آخر و لا زکات فی مال الیتیم اذا کانت صامتاً فان حرّکه الوصی بما یخرجه به ان حکم الودیعة صار الوصی ضامناً و اذا صار الی الیتیم استقل به وقت وجوبه. این اذا کانت صامتا این مراد چی است؟ من حدس می‌زنم که مراد از کانت صامتا در مقابل فان حرّکه هست. صامت کأن ساکن یک جایی هست. صامت دارد معمولاً در مقابل حیوان به کار می‌رود. البته ولی فان حرّکه الوصی بما یخرجه به ان حکم الودیعة یک مقداری آدم را به این احتمال می‌اندازد که کلمۀ صامتاً در مقابل آن متحرّک باشد یعنی ساکن باشد و ما لم یتجّر به کأنّه این مرادش هست. می‌گوید فان حرّکه الوصی بما یخرجه به ان حکم الودیعة صار الوصی ضامناً و اذا صار الی الیتیم استقل به وقت وجوبه. این عبارت ابن جنید هست که مرحوم محقق حلی می‌گوید ظاهر کلام ابن جنید استحباب است. البته یک مطلبی مرحوم محقق دارد، عبارت‌هایی که ازش عدم الوجوب استفاده می‌شود این عبارت‌ها را دلیل بر استحباب گرفته. بعد از این عبارت‌ها ایشان در معتبر اینجور دارد، در معتبر فی شرح المختصر، جلد ۲، صفحۀ ۴۸۸ دارد و فی زکات غلاتهما، یعنی صغیر و مجنون، روایتان احداهما الوجوب ذهب الیه شیخان و من تابعهما و به قال ابو حنیفة و الشافعی و احمد و رویٰ ذلک زرارة و محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام و ابی عبد الله علیه السلام قالا لیس فی مال الیتیم العین شیءٌ فاما الغلاة فعلیه الصدقة واجبة و الاخری الاستحباب ذهب الیه علم الهدیٰ رحمه الله و سلّار و الحسن بن ابی عقیل العمانی و ظاهر کلام ابن جنید.

اینها عبارت‌های مثلاً علم الهدی و سلّار که در دست هست استحباب ازش در نمی‌آید. آن که ازش در می‌آید عدم الوجوب است، مثلاً عبارت سلّار این است، می‌گوید که، عبارتی که از سلار هست. البته سلّار یک مطلبی دارد آن سلّار در مراسم می‌گوید اما من تجب الیه الزکاة فهم الاحرار العقلاء البالغون المالکون للنصاب فان صحة الروایة بوجوب الزکاة فی اموال الاطفال حما الله علی الندب.

اگر روایتش صحیحه باشد مرادش از وجوبش ندب است، با این قید تعبیر می‌کند. نسبت به این‌که واجب نیستش این مقدارش مصرّح است.

این تصریح به ندب بودن در عبارت سلّار نیست، در عبارت‌های سید مرتضی و اینها، آن که از عبارت‌هایش استفاده می‌شود این است که واجب نیست، استدلالات و امثال اینها. اما این‌که تعبیر استحباب کرده محقق حلی نمی‌دانم ملازمه می‌دانسته بین این‌که واجب نباشد مستحب است چی است؟ عبارت ابن ابی عقیل را هم ایشان نقل نکرده که ما عبارت را ببینیم که ابن ابی عقیل تصریح به استحباب کرده یا از عدم وجوب استحباب استفاده شده. مرحوم صاحب مفتاح الکرامة سید جواد عاملی این توجه دارد، عبارت مفتاح الکرامة را ببینید بین این‌که کجاها نفی الوجوب کردند و کجاها تصریح به استحباب کردند، بین این دو تا فرق گذاشته و عبارت‌ها را مختلف گفته. بعضی نفی الوجوب کردند، بعضی‌ها اثبات استحباب کردند، اینها با هم فرق دارد، خیلی مشکل هست که ما از هر یک از اینها دیگری را بخواهیم اثبات کنیم. در ادامۀ بحث هم می‌گویم صاحب جواهر هم در جواهر در مورد، مثلاً صاحب جواهر می‌گوید از روایات در مورد غلات استحباب استفاده می‌شود. اما در مورد انعام ما دلیلی بر استحباب نداریم، می‌خواهد بگوید اصل استحبابش هم روشن نیست. آن چیزی که در روایت هست می‌گوید زکات واجب نیست. اما مستحب باشد به‌طوری که ولی حق داشته باشد از اموال ایتام زکات را اخراج کند همچین چیزی می‌گوید ما دلیلی نداریم و به حسب ظاهر ادله هم حق با ایشان است من به دلیل معتبری که استحباب زکات در مورد انعام چیز را اثبات کند من ندیدم. ولی می‌گویم عبارتی که مرحوم محقق حلی رحمت الله علیه دارند یک مقداری به نظر می‌رسد ایشان یک نوع کأنّ تلازم دیدند بین عدم الوجوب و استحباب نسبت به عدم الوجوب این عبارت‌ها، عبارت‌های روشنی است، عبارت‌های فرض کنید جمل العلم و العمل سید مرتضی این عبارتش را که ایشان به سید مرتضی نسبت می‌دهد، می‌گوید: «الزكاة تجب على الأحرار البالغين المسلمين الموسرين»

پس بنابراین در مورد غیر بالغین زکات واجب نیست، واجب نیست مستحب هم هست؟ این عبارت از توش در نمی‌آید. در مسائل ناصریات ایشان دارد که: «الصحيح عندنا: أنه لا زكاة في مال الصبي من العين و الورق، فأما الضرع و الزرع فقد ذهب أكثر أصحابنا إلى أن الإمام يأخذ منه الصدقة».

بعد استدلالاتی که می‌کند اصل ثبوت زکات در مال صبی را نفی می‌کند. اما حالا که زکات ندارد مستحب هم هست؟ این را من عجالتاً در کلمات سید مرتضی جایی ندیدم که تصریح به استحباب داشته باشد. بله بعضی از فقهای ما هستند که تصریح به استحباب دارند، این را حالا عرض می‌کنم.

«الثانی عدم الوجوب و هو ظاهر فقه الرضا علی بن بابویه و ابنه فی الفقیه و المقنع و ابن ابی عقیل و ابن الجنید علی ما فی کلامیه من الاختلاف و الاجمال.

آن اشاره به آن کلمۀ صامت که عرض کردم. و السید المرتضی فی الجمل و العمل و لعله المستفاد من الناصریات.

این‌که گفتم لعله المستفاد من الناصریات، ناصریات تصریح نمی‌کند که واجب نیست ولی استدلالاتی که می‌کند به طور کلی استدلالاتش اقتضاء می‌کند که زکات واجب نباشد. البته از اکثر اصحاب نقل می‌کند که در غلات و مواشی هست ولی خودش استدلالاتی که می‌کند از استدلالاتش استفاده می‌شود که واجب نیست.

و قد قال به سلار فی المراسم و ابن حمزة فی الوسیلة و ابن ادریس فی السرائر و کذا المحقق فی الشرائع مصرّحاً باستحباب الزکاة‌فی غلات الطفل و مواشی. آن که قبلاً در این محقق تصریح دارد که مستحب است. ولی در مختصر النافع آن، اوّلا دو تا تفاوت مختصر النافع با شرایع دارد. در شرایع استحباب زکات در غلات طفل و مواشی را یک کاسه بیان کرده هر دو را مستحب دانسته ولی در مختصر نافع نسبت به غلات تردید کرده، نسبت به مواشی واجب ندانسته اما حالا مستحب هست یا نیست آن هم دیگر ندارد. این هست و قد تردد. نوشتم فی ثبوت الزکاة فی غلاة الطفل فی المختصر النافع ففیه و فی وجوب الزکاة و فی غلاة الطفل روایتان احوطهما الوجوب و قیل تجب فی مواشیهم و لیس بمعتمدٍ. حالا این احوطهما را در شرح مختصر یک توضیحی در موردش داده آن را مراجعه کنید حالا در معتبر، هم در کشف الرموز فاضل آبی یک توضیحاتی دارد هم خود محقق در مختصر در موردش توضیحاتی دارد. عبارت محقق در مختصر ازش ابتداءً استفاده می‌شود که کأنّ دلیل وجوب ما احتیاط است. کأنّ ما قائل به وجوب می‌شویم ولی به دلیل احتیاط. ولی بعد یک عبارتی دارد در ادامه‌اش می‌گوید که ولی خود احتیاط هم معارض چی هست و یک قدری بالأخره مجموعاً عبارتش خیلی مجموعاً در نمی‌آید که این احوط بودن فتوای به احتیاط است یا احتیاط در فتواست و یک قدری عبارت گنگی در معتبر دارد. همینجور یک توضیحاتی هم در مورد این احوط در کشف الرموز هست آن را هم ملاحظه بفرمایید، به هر حال این یک نوع ترددی از این عبارت استفاده می‌شود در مورد غلات طفل. ولی در مورد مواشی می‌گوید قیل تجب فی مواشیهم این را می‌گوید نه و لیس بمعتمد، در مورد مواشی آن را نفی می‌کند که زکات. یعنی این تقریباً اوّلین کسی هست بین غلات و مواشی فرق گذاشته. من تصور می‌کنم احتمالاً علت این‌که فقهای ما همۀ اینها، آنهایی که قائل به وجوب در غلات هستند در انعام هم قائل شدند به خاطر آن مبنایی هست که مرحوم آقای حکیم دارد در این‌که اگر ابتدا یک روایتی داشته باشیم مفهومی داشته باشد ذیل روایت با مفهوم صدر فرق داشته باشد، ذیل روایت احد و مصادیق مفاهیم صدر فهمیده می‌شود. در روایتی که اما الغلاة فعلیه فیه الزکاة، ابتدا می‌گوید که در عین و مال صامت زکات نیست، خب عین و مال صامت قرار شد یعنی طلا و نقرۀ مسکوک و غیر مسکوک مراد باشد. می‌خواهد بگوید در ذهب و فضه مسکوک و غیر مسکوک زکات نیست، اما در غلات هست. آن کأنّ در مقام مفهوم برآمده فقط در مورد طلا و نقرۀ مسکوک و غیر مسکوک زکات را نفی کرده، کأنّ مفهومش این هست که در انعام و مواشی و غلات در همۀ اینها زکات هست تصریح به غلات از باب ذکر احد مصادیق مفهوم صدر است. گویا فقها هم با این مبنایی که مرحوم آقای حکیم دارند موافق بودند، اینجوری تعبیر کردند. محقق حلی هم در شرایع همین را قائل هست با البته این تفاوت که آن وجوب را حمل به استحباب کرده، ولی هم در مورد غلات هم در مورد مواشی. در هر دو وجوب را حمل به استحباب کرده، می‌تواند علت حمل به استحباب کردنش، بعضی روایات دارد که در غلات تصریح می‌کند که واجب نیست یا به این خاطر یا به روایت‌های متعدد دیگری که مطلقا در اموال یتیم زکات را واجب نکرده به آنها تمسک کرده و از این جهت فرموده. ولی در مختصر نافع ایشان گویا به این مطلب توجه داشته که نه معلوم نیست که این روایت نسبت به مواشی بخواهد حکم را بیان کند. ما در مواشی دلیل نداریم واجب است یا مستحب است. اگر هم وجوب یا استحبابی باشد در غلات است، چون آن روایت مال غلات است، در مورد مواشی طبق قاعده باید رفتار کرد، واجب نیست، واجب نبودنش را صراحتاً اعلام می‌کند که واجب نیست چون روایت‌های متعددی که گفته لیس فی مال الیتیم زکاةٌ نسبت به مواشی یک نوع صراحت دارد، عرض کردم مثال، چیزهای روشن اموال عرب مواشی بوده و حتی بعضی اختصاص به مواشی می‌دهند، ابل می‌دهند، انعام می‌دهند. این است که مواشی را دیگر نمی‌شود از تحت آن روایت‌های مطلقات خارج کرد. این هست که ایشان می‌خواهند همینجور، اینجوری گفتند که این مقدار ما می‌توانیم بگوییم که در مورد مواشی زکات واجب نیست، اما در مورد غلات حالا واجب هست یا واجب نیست این تردید دارد به دلیل این‌که آیا ما در مورد غلات قائل به وجوب بشویم به جهت این روایتی که در مورد غلات حکم به وجوب کرده، یا قائل به عدم وجوب بشویم به خاطر آن یکی روایت دیگری که در غلات قائل به عدم وجوب بشویم این را حالا تعبیر کردیم. حالا ما فردا ببینیم این بحث را چجوری باید دنبال کنیم.

شاگرد:

استاد: حالا اجازه بدهید یک نکته‌ای را اجازه بدهید عرض بکنم. عبارت یک روایت دیگری اینجا داریم روایت ابی بصیر هست عبارت شیخ طوسی را در ذیل روایت ابی بصیر ملاحظه بفرمایید. عبارت جالبی است که متأسفانه حالا چه مطلبش درست باشد چه مطلبش درست نباشد درست عبارت را در کلمات بعضی از فقهای بعدی نقل نشده، شیخ طوسی خیلی با دقت عبارت را آورده در تهذیب ایشان قائل هست که در غلات زکات واجب است، عبارتی هم که می‌گوید در غلات زکات واجب نیست را توجیح می‌کند. آن توجیحش را ببینید که صاحب جواهر اینها اشکال می‌کنند و خیلی‌ها اشکال کردند که این توجیح مرحوم شیخ توجیح درستی نیست، شاید ما هم با این موافق باشیم که توجیح شیخ توجیح درستی نیست ولی شیخ عنایت دارد، یعنی بعضی‌ها می‌گویند کأنّ خیلی توجیح بی پایه‌ای است و اصلاً بی‌دقت توجیه شده و اینها. نه شیخ عبارتش را ما فردا می‌آوریم ملاحظه بفرمایید که عبارت خیلی با دقتی است حالا چه بپذیریم چه نپذیریم آن یک حرف دیگر است ولی مرحوم شیخ خیلی با دقت عبارت را به کار برده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان